

# ایرانشناسی در شوروی

نوشته موریل اتکین  
ترجمه مرتضی اسعدی

شکلی کاملاً متفاوت با آن رشته در غرب دارد. آنچه بیش از همه از این دست مایه شگفتی است غیبت تام و تمام علوم سیاسی به عنوان يك رشته مطالعاتی جداگانه در میان رشته‌های مطالعاتی گوناگون است. جامعه‌شناسی نیز دیری است که بنابه دلایل سیاسی مورد غضب واقع شده و رشته مطالعاتی مستقلی به حساب نمی‌آید. با این حال، در این روزها تحقیقات و مطالعات جامعه‌شناسانه جسته گریخته در شوروی انجام می‌شود، اما نه درباره ایران. اقتصاد نیز به عنوان يك رشته مطالعاتی پذیرفته شده در شوروی وجود ندارد، اما بیشتر کارهایی را که در این زمینه درباره ایران می‌شود، بنابر تعریفها و تقسیم‌بندیهای غربی علوم اجتماعی، می‌توان بررسیهایی در زمینه تاریخ اقتصادی یا اقتصاد سیاسی تلقی کرد. در عوض، عناصر و اجزای همه این رشته‌های مطالعاتی در زمینه تاریخ، که محدوده گل و گشاد آن، بنابر تعریف روسها، عملاً همه علوم اجتماعی و بخش اعظم ادبیات و علوم انسانی را در بر می‌گیرد، يك کاسه شده و فراهم آمده است. روسها مطالعه درباره ادبیات را، بر خلاف تقسیم‌بندی معمول غربیها، که آن را یکی از شاخه‌های علوم انسانی به حساب می‌آورند، جزء علوم اجتماعی طبقه‌بندی کرده‌اند.

## ۱. ایرانشناسی در روسیه قبل از سال ۱۹۱۷

سابقه تماسها و روابط روسیه با ایران به ایام تأسیس امپراتوری جدید روسیه به دست پتر کبیر در اوایل قرن هجدهم میلادی باز می‌گردد. روابط این دو کشور پیش از عهد پتر کبیر بیشتر به صورت داد و ستدهای نامنظم بازرگانی و رفت و آمدهای گاه و بیگاه دیپلماتیک و بالأخره تهاجمات جسته گریخته قزاقها بود. مشهورترین حادثه‌ای که در این ایام در زمینه تماس روسها با ایرانیها و روابطشان با ایران رخ داده عبارتست از سفر آفاناسی نیکیتین (Afanasii Nikitin) در سالهای ۱۶۶۶ تا ۱۶۷۲ میلادی به قفقاز، ایران مرکزی، و هند. وی شرح ماجرای مسافرت‌هایش را (تحت عنوان *Khozhenie za tri moria* یا سفر در سه دریا) نوشته است، اما این سفرنامه بر توجه علمی گسترده معاصران او نسبت به ایران دلالت نمی‌کند. حرفهای او راجع به ایران در این سفرنامه صرفاً به شرح مختصری درباره سوانح سفرش تا ساحل خلیج فارس و آنچه در این مسیر دیده بوده، محدود شده است؛ دستنوشته این سفرنامه نیز خود تا اوایل قرن نوزدهم میلادی ناشناخته مانده بود.

فتوحات مملکت مسکو یا روسیه قدیم در نواحی میانه و سُفلاي حوضه ولگا در دهه ۱۵۵۰ امکان رونق کما بیش محسوسی را در رابطه با ایران فراهم کرد. با این حال، هنوز هم شناخت و اطلاع بی‌واسطه روسها از ایران همچنان محدود بود. از

مطالعات ایرانشناسانه در شوروی گسترده و بسیار سازمان یافته است. تنها در سال ۱۳۵۹/۱۹۸۰، ۱۱۹ مقاله و کتاب در باره ایران در اتحاد شوروی منتشر شده است. این کتابها و مقالات در زمینه‌های تاریخی، ادبی، اقتصادی، جغرافیایی و نظایر آن بوده و موضوعات و مطالب ژورنالیستی مربوط به حوادث جاری ایران را در بر نمی‌گرفته است. گستره مطالعات ایرانشناسانه در شوروی از جنگ جهانی دوم به این سو آنچنان وسیع و پر دامنه است که اهتمام به بررسی اجمالی همه این کتابها و مقالات و حتی فهرست برداری از آنها توانفرساست. هدف مقاله حاضر آن است که تاریخچه مطالعات ایرانشناسی در اتحاد شوروی و روسیه تزاری را به اجمال مرور کند، و نشان دهد که مطالعه درباره ایران دوران اسلامی در اتحاد شوروی چگونه سازمان و جهت یافته است.

ایرانشناسی و مطالعه در باره ایران در شوروی حول محورهایی سامان یافته و شکل گرفته است که با آنچه در غرب در این زمینه موجود و مشهود است کما بیش تفاوت دارد. این تفاوت تا حدودی ناشی و حاکی از قوت و استحکام سنت «شرق‌شناسی» روسها، و تأکیدی است که این سنت بر مطالعه درباره زبان، ادبیات، و تحقیقات چندرشته‌ای دارد. بخش دیگری از این تفاوت نیز منبث از این واقعیت است که بعضی رشته‌های مطالعاتی در شوروی به شکلی که در غرب وجود دارد، موجود نیست و یا آن که

اواسط قرن شانزدهم میلادی تا عهد پتر کبیر، مترجمان تاتار مهمترین واسطه‌های برقراری ارتباط میان این دو کشور بودند. روسها در دهه ۱۶۴۰ شروع به یادگیری زبان فارسی کردند، ولی عده کسانی که به این کار همت بسته بودند اندک بود. در قرن هجدهم ارمینیا نقش مهمتری از خود روسها در بازرگانی با ایران یافتند، و طبعاً به عنوان واسطه شناسایی و منبع اطلاعات درباره ایران نیز اهمیت پیدا کردند.

پتر کبیر (که از ۱۶۸۲ تا ۱۷۲۵ تزار روسیه بود) هم دامنه دخالت و درگیری روسها را در امور ایران توسعه داد و هم بنیادهای مطالعات علمی درباره ایران را استوار کرد. وی در اواخر دهه ۱۶۹۰ یک هیأت بازرگانی بی سرانجام به ایران (و نیز هند) فرستاد و در سال ۱۷۱۷ نیز یک هیأت دیپلماتیک مهم راهی این کشور کرد. قرار بود که چند دانشجوی روس نیز با دیپلماتها همراه باشند تا در جریان این سفر زبان فارسی و نیز عربی و ترکی بیاموزند، ولی ظاهراً این مقصود حاصل نشد (اصلاً خود این مسأله معلوم نیست که آیا بواقع دانشجویانی با هیأت دیپلماتیک مزبور همراه بوده‌اند یا نه). این هیأت دیپلماتیک موفق شد معاهده‌ای با حکومت ایران ببندد که براساس آن روسها در سه شهر ایران کنسولگری دایر کردند. در میان کارهای پتر که به ایران مربوط می‌شد، از همه مهمتر لشکرکشی نظامی سالهای ۱۷۲۲ و ۱۷۲۳، برای تصرف نواحی جنوب مرکزی و شرقی قفقاز و سواحل غربی و جنوبی دریای خزر، بود. نیروهای روسیه به فتوحاتی بسیار کمتر از آنچه پتر انتظار داشت دست یافتند؛ و جانشینان او تا سال ۱۷۳۵ قوای روسیه را مرحله به مرحله از نواحی متصرفی تخلیه کردند.

قرن هجدهم میلادی شاهد تدارک مقدمات پیشرفتهای بعدی روسیه در زمینه مطالعات ایرانی بود، اما هیچ کدام از پیشرفتهای مهمی که مقدمات آن در این قرن فراهم شده بود در خود این قرن روی نمود. پتر کبیر در جریان لشکرکشی به حدود شمالی ایران به کتابها و نسخ خطی شرقی دست یافت و آنها را به سن-پترزبورگ (لنینگراد کنونی) برد. وی بعداً کسانی را مأمور کرد تا در خود امپراتوری روسیه نیز چنان آثار و مکتوباتی را بیابند و گردآوری کنند. جریان گردآوری این گونه آثار در ایام حکومت

جانشینان بلافصل وی نیز ادامه یافت. این متون همگی به «تالار هنر» (Kunstkamera، مجموعه انواع و اقسام اشیاء مورد علاقه پتر کبیر، که بعداً هسته‌های مرکزی چندین موزه را تشکیل داد)، یا کالج امور خارجه (که معادل وزارت خارجه بود)، و یا برخی مجموعه‌های خصوصی راه بردند. پتر طرح اولیه و اصلی تأسیس آکادمی علوم را افگند، و این آکادمی را جانشینان او در سال ۱۷۲۵ به طور رسمی در سن پترزبورگ گشودند. این آکادمی اگرچه در قرن نوزدهم به صورت یکی از مراکز مهم و برجسته مطالعات شرقی درآمد، اما در قرن هجدهم نقش چشمگیری در پیشبرد مطالعات ایران‌شناسی ایفا نکرد. دانشگاه مسکو نیز که در سال ۱۷۵۵ توسط الیزابت، دختر پتر کبیر، تأسیس یافت، در سالهای نیمه دوم قرن هجدهم اعتنایی به مطالعات شرقی نداشت. (قابل ذکر است که تا اوایل قرن نوزدهم میلادی هیچ دانشگاهی در سن پترزبورگ وجود نداشت.) تا آغاز قرن نوزدهم میلادی مؤسسات عمومی سن پترزبورگ معدودی از کتابهای غربی مربوط به ایران را گرد آورده بودند، اما اعضای آکادمی علوم معتقد بودند اطلاعاتی که در این زمینه در دسترس آنهاست زیاده ناچیز است.

در نیمه نخست قرن نوزدهم روسیه شاهد رشد و رونق چشمگیری در زمینه مطالعات ایرانی بود، و این امر همان اندازه که وام‌دار دو جنگ روسیه با ایران بر سر تصرف گرجستان و آذربایجان شمالی (آران) بود، ناشی از توجه و علاقه همه جانبه به انگیزش حیات فکری و فرهنگی در جامعه روسیه نیز بود. اصلاحات دانشگاهی ایام حکومت الکساندر اول (۱۸۰۱ تا ۱۸۲۵) نهادی شدن مطالعات شرقی را در پی آورد، و باعث شد دانشگاههایی در سن پترزبورگ و قازان تأسیس شود که بعدها هر دو به مراکز مهم آموزشی و تحقیقاتی در زمینه مطالعات ایرانی و ترکی و عربی تبدیل شدند.

سه نفر از استادان دانشگاههای سن پترزبورگ، مسکو، و قازان طلابه‌داران و راهگشایان تحقیق و تألیف درباره ایران در روسیه بودند و شرق‌شناسان دیگری را تربیت کردند. این هر سه نفر شرق‌شناس بودند، و متخصص مطالعات ایرانی نبودند. پرداختن به ایران و مسائل و موضوعات مربوط به ایران، برای این سه نفر، همچنانکه برای بسیاری از اخلاف و جانشینان ایشان در همان قرن، تنها بخشی - آن هم عموماً نه مهمترین بخش - از فعالیتها و مشغله حرفه‌ای‌شان به حساب می‌آمد. آلکسی بولدیرف (Aleksai Boldyrev؛ ۱۷۸۰ تا ۱۸۴۲)، نخستین این سه نفر، در سال ۱۸۱۱ تدریس زبانهای شرقی را در دانشگاه مسکو آغاز کرد و در سال ۱۸۴۲ رئیس همین دانشگاه شد. وی کتابهای درسی‌ای درباره زبان فارسی و عربی نوشت که تا اواخر قرن

فارسی و دین و مذهب در ایران منتشر کرد. در همان زمان مسکو مدرسه مطالعات خاورمیانه‌ای خاصی از آن خود داشت، با نام مؤسسه لازارف (Lazarev Institute) که در سال ۱۸۱۴ توسط یکی از افراد ثروتمند خاندان تجارت پیشه ارمنی لازارف تأسیس شده بود. هدف از تأسیس این مؤسسه اصلاً آن بود که مدرسه متوسطه دانش آموزان ارمنی باشد، ولی بین سالهای ۱۸۲۰ و ۱۹۸۰ تغییرات متعددی را از نظر ساختاری و برنامه‌های آموزشی از سر گذراند. و آخر الامر نقش و وظیفه جدیدی یافت که عبارت بود از تربیت مقامات دولتی آینده در زمینه‌های مطالعات خاورمیانه‌ای، و آموختن سواد خواندن و نوشتن زبانهای جدید رایج در منطقه بدیشان، که از جمله شامل زبان فارسی هم می‌شد.

محققان خارجی که در روسیه مقیم بودند در بسیاری از زمینه‌های علمی این کشور همکاری می‌کردند. برجسته‌ترین فرد در میان کسانی که به مطالعات ایرانی مشغول بودند یکی از همین خارجی‌ان، یعنی بوریس آندریویچ (یوهان آلبرشت برنارد) دورن (۱۸۰۵ تا ۱۸۸۱) آلمانی الاصل بود. دورن بعد از تحصیل در دانشگاه‌های هال Halle و لایپزیگ، بقیه عمر خود را در روسیه گذراند و در دانشگاه‌های خارکوف (۱۸۲۹ تا ۱۸۳۵) و سن-پترزبورگ (۱۸۳۵ تا ۱۸۸۱) تدریس کرد. وی ضمناً عضو آکادمی علوم روسیه نیز بود و، از سال ۱۸۴۲ تا هنگام مرگش، مدیریت «موزه آسیایی» بر آوازه و اعتبار آن را بر عهده داشت. او در سالهای ۱۸۶۰ و ۱۸۶۱ در ایران به تحقیق و مطالعه پرداخت. آثار او، که همه به زبان آلمانی نوشته شده، شامل بررسیهای پیراسته و عالمانه درباره منطقه خزر و زبانشناسی ایرانی (و نیز درباره قفقاز و افغانستان) است.

با افزایش توجه روسیه به ایران و توسعه دامنه آن در طی قرن نوزدهم، چندین نفر از مقامات حکومت تزاری، اعم از کشوری و لشکری، که مأمور خدمت در ایران بودند، بر پایه تحقیقات و مطالعاتی که در این کشور کرده بودند آثاری منتشر کردند. موضوع این آثار بسیار متنوع بود و از ادبیات و زبان تا مسائل و موضوعاتی نظیر خط سیرهای مناسب خط آهن، وضعیت اقتصاد ایران، و یا اوضاع و احوال ایالات مختلف را، که بیشتر مورد علاقه سیاست پیشگان و سیاست‌گزاران بود، در برمی‌گرفت.

برجسته‌ترین این متخصصان رسمی و حکومتی، نیکولای خانیکوف (Nikolai Khanykov؛ ۱۸۲۲ تا ۱۸۷۸) بود. وی بیشتر از آن که تربیت وزارت خارجه‌ای یافته باشد، (از جمله در دانشگاه پترزبورگ) تحصیلات دانشگاهی کرده بود، ولی دوره کار دولتی اش یکسره در وزارت خارجه و در مشاغل گوناگونی گذشت که از جمله آنها مترجمی در مقامات مختلف و کنسولی

نوزدهم در دانشگاه‌های روسیه تدریس می‌شد، و علاوه بر اینها، کتابها و آثاری از این دو زبان نیز به زبان روسی ترجمه کرد. اما یک خطب سیاسی همه حیات علمی و فرهنگی او را بر باد داد. وی علاوه بر مسؤولیتها و اشتغالات حرفه‌ای اش، مسؤول بررسی و سانسور مطالب نشریه تلسکوپ (Telescope) نیز بود، و در همین مقام اجازه داده بود تا مقاله تند و تخطئه‌آمیز پیتر شادایف (Peter Chaadaev) درباره میراث روسیه، تحت عنوان «نخستین نامه فلسفی»، چاپ و منتشر شود. به کيفر این کار، وی در سال ۱۸۴۷ از دانشگاه مسکو اخراج شد و بقیه عمر خود را در انزوا گذراند. دومین نفر از این سه نفر، اوزپ سنکوسکی (Osip Senkovskii؛ ۱۸۰۰ تا ۱۸۵۸)، یکی از اشراف لهستانی، بود که در عین حال از چهره‌های برجسته ادبی و علمی و دانشگاهی به حساب می‌آمد و در فاصله سالهای ۱۸۲۲ تا ۱۸۴۷ به عنوان استاد فقه اللغة عربی و ترکی در دانشگاه سن پترزبورگ تدریس کرد. وی بعضی از آثار و کتابهای تاریخی فارسی را به زبان روسی ترجمه کرد. او در سال ۱۸۲۸ به اردبیل آمد، و در حالی که این شهر هنوز در اشغال نظامیان روسی بود، مقامات ذریبط روسی را متقاعد کرد که مجموعه نسخ خطی موجود در کتابخانه این شهر را به سن پترزبورگ منتقل کنند. و بالأخره سومین نفر از این اساتید ثلاثه پُر تأثیر، تاتاری به نام میرزا اسکندر (الکساندر) کاظم بك (۱۸۰۲ تا ۱۸۷۰)، استاد دانشگاه‌های قازان (۱۸۲۶ تا ۱۸۴۵) و سن پترزبورگ (۱۸۴۵ تا ۱۸۷۰)، بود. وی اگرچه اساساً متخصص ترک شناسی بود، اما به ایران نیز می‌پرداخت، و تحقیقی در باب بابیها انجام داد که مبتنی بر منابع دست اول و نیز گزارشهای شهود عینی بود.

علاوه بر کارهایی که در دانشگاه‌های روسیه انجام می‌شد، وزارت امور خارجه این کشور نیز در سال ۱۸۲۳ برنامه‌ای علی‌حده و خاص خود را در زمینه مطالعات خاورمیانه‌ای آغاز کرد. این وزارتخانه، که غرض از تأسیس آن تربیت افرادی برای تصدی خدمات و مشاغل دیپلماتیک در منطقه بود، برنامه‌های آموزشی و درسی خود را عملی‌تر و کارآمدتر از برنامه‌های دانشگاهها می‌دانست. طرفداران هر کدام از این دو روش و رهیافت در نیمه دوم قرن نوزدهم اغلب یکدیگر را به باد انتقاد می‌گرفتند، در حالی که عده زیادی از مجریان هر دو روش را افراد واحدی تشکیل می‌دادند. یکی از محققان برجسته‌ای که به وزارت خارجه نیز تعلق داشت والتین ژوکوفسکی (Valentin Zhukovski؛ ۱۸۵۸ تا ۱۹۱۸) بود که در سال ۱۹۰۵ به ریاست بخش آموزشی وزارت خارجه رسید. وی در سالهای ۱۸۸۳ تا ۱۸۸۶ در ایران به تحقیق و مطالعه مشغول بود و پس از بازگشت به شوروی حاصل مطالعات و بررسیهایش را درباره زبان و ادبیات

تاریخ ایران سبب شده است که آنچه از نوشته‌های او بر جا مانده به صورت يك منبع ارزشمند تاریخی دربیاید. تاکنون منتخبی از یادداشتهای روزانه وی که مربوط به جریانات سالهای ۱۸۹۶ تا ۱۸۹۸ است (در سال ۱۹۶۰) منتشر شده است.

در اواخر عصر تزاری سن پترزبورگ مقام و موقع خود را به عنوان مرکز برترین مطالعات شرقی روسها تثبیت و تسجیل کرده بود. این شهر بهترین تسهیلات و امکانات تحقیق و تدریس را با «موزه آسیایی آکادمی علوم» (که در سال ۱۸۱۸ تأسیس شده بود و مجموعه آثار و اشیاء کونستاکامرا هسته مرکزی آن را تشکیل می داد و در آغاز به عنوان «دفتر شرقی» شناخته می شد)، و نیز دانشکده زبانهای شرقی دانشگاه سن پترزبورگ (که رشته تاریخ را هم در برمی گرفت) در خود فراهم آورده بود. تشکیلات رقیب دیگر این حوزه، یعنی بخش آموزشی وزارت امور خارجه نیز در این شهر قرار داشت. سن پترزبورگ حاوی مجموعه‌های عظیمی از مخطوطات زبانهای شرقی، و علی‌الخصوص زبان فارسی، بود. این مجموعه‌ها در مؤسسات فوق‌الذکر و نیز در کتابخانه عمومی شهر نگاهداری می شدند. اما، علی‌رغم تفوقی که سن پترزبورگ عملاً در این زمینه کسب کرده بود، هیچ مؤسسه‌ای در این شهر یا در جاهای دیگر امپراتوری روسیه وجود نداشت که هماهنگی همه جانبه‌ای در زمینه تحقیقات یا آموزشهای شرق شناسانه در روسیه ایجاد کند. در سال ۱۹۰۰ يك «انجمن مطالعات شرقی» تحت سرپرستی و حمایت‌های خاندان سلطنتی به وجود آمد، اما هیچ برنامه و دستور کاری برای تحقیقات عرضه نکرد، و مآلاً در سال ۱۹۱۸ برچیده شد.

## ۲. اوایل دوران شورایی

مطالعات ایران‌شناسی روسها در دوران شورایی از دو منبع مایه می‌گرفت: یکی دستاوردهای شرق شناسانی که کارشان را در عهد تزاری آغاز کرده بودند، و دیگر علائق و مطامع سیاسی رژیم شوروی، که در آن اوان عمدتاً بر امکانات بالقوه و استعداد‌های انقلابی شرق تکیه و توجه داشت. بازتاب این دلمشغولی سیاسی را می‌توان در نقش مسلطی که کمیساریای ملیتها در نخستین سالهای استیلای نظام شورایی در تجدید سازمان مطالعات شرقی داشت، مشاهده کرد. این کمیساریا نه تنها فعالیتها را در نواحی غیر روسی روسیه شوروی، از جمله نواحی ای که سکنه‌شان ایرانی و ترک بودند، اداره و رهبری می‌کرد، بلکه در امور انقلابی ایران نیز فعالانه درگیر شده بود. امروز نیز اعمال نفوذ سیاسی، چه به صورت علمی و چه به صورت عملی، از جمله عوامل شکل دهنده این مطالعات (یعنی مطالعات ایران‌شناسانه) در شوروی است.

روسیه در تبریز (۱۸۵۴ تا ۱۸۵۷) بود. چندین فقره از آثار او به آسیای میانه و قفقاز مربوط است؛ وی از سال ۱۸۵۸ تا ۱۸۵۹ ریاست هیأتی را بر عهده داشت که مأمور مطالعه و بررسی درباره خراسان و نواحی مرزی افغانستان بود. بعداً در طی سالهای دهه ۱۸۶۰ نیز درباره همین موضوع به خرج دولت روسیه در فرانسه و آلمان و انگلیس تحقیق و مطالعه کرد. و سرانجام بعد از بازنشستگی از خدمات دولتی در سال ۱۸۶۶ در پاریس مقیم شد. حاصل تحقیقات او در پاریس انتشار یافته (و ترجمه بعضی از آنها به زبان روسی نیز در شوروی منتشر شده)، اما در میان جامعه محققان روسی، جز در دانشگاه سن پترزبورگ، چندان مورد توجه قرار نگرفته است.

يك محقق و دیپلمات دیگر، یعنی الکساندر خودزکو (Alexander Chodzko: ۱۸۰۴ تا ۱۸۹۱) نیز با انتشار آثاری درباره نمایش و شعر عامیانه ایرانی سهم مهمی در پیشبرد مطالعات مربوط به فرهنگ فارسی در روسیه ایفا کرد. در میان آثار او تحقیقی درباره دستور زبان فارسی و يك اثر تاریخی و جغرافیایی درباره استان گیلان نیز موجود است.

از کلنل ولادیمیر کاساکوفسکی، افسر روسی که فرماندهی نیروهای ممتاز قزاقهای ایرانی ناصرالدین شاه قاجار را بین سالهای ۱۸۹۴ و ۱۹۰۳ بر عهده داشت، يك دفتر یادداشتهای روزانه و مجموعه انبوهی از اوراق و اسناد و یادداشتهای پراکنده باقی مانده است. اهمیت موضع و مقام او در آن دوران پر تلاطم



کلنل کاساکوفسکی



واسیلی بارتولد

رژیم شوروی از نخستین سالهای به وجود آمدنش ضرورت اشتغال افرادی با تخصصهای ناحیه‌ای در مقامات دولتی، حزبی و نظامی مناطق آسیایی این کشور و نیز اهتمام به پیشبرد منافع شوروی در جاهای دیگر قاره آسیا را حس می‌کرد. در سال ۱۹۲۱ کمیساریای ملیتها تشکیلات «انجمن علمی بررسیهای شرقی سراسر روسیه» (و بعداً «سراسر شوروی») را بوجود آورد تا فعالیتهای این حوزه را در سراسر کشور به طرف اهداف و علایق جاری رژیم هدایت کند. این تشکیلات نشریه‌ای تحت عنوان شرق جدید (*Novyi Vostok*) منتشر کرد که حاوی مقالات متعددی در باره مسائل آسیایی در آن ایام بود. این انجمن در سال ۱۹۳۰ برچیده شد؛ و تا حدود ۵۰ سال بعد هیچ سازمان و تشکیلات دیگری جانشین آن نشد.

رژیم برای تربیت متخصصانی در زمینه مسائل آسیای جدید، دانشگاه جدیدی در تاشکند تأسیس کرد، و در مسکو و چندین شهر دیگر بخش اروپایی این کشور و نیز در باکو به توسعه امکانات تربیت شرق شناسانی با حوزه علایق (و احیاناً تحقیقات) موضوعی و تخصصی، همت گماشت. مؤسسه لازارف مسکو چندین بار توسط حکومت شوروی تجدید تشکیلات و تغییر سازمان یافت و در سال ۱۹۲۱ به «مؤسسه مطالعات شرقی مسکو» تبدیل شد. برنامه‌های این مؤسسه، همچون سلف قبل از انقلاب آن، بر مطالعه دوران جدید تأکید داشت، ولی در برنامه مؤسسه مسکو مطالعه سایر مناطق آسیا در جنب خاورمیانه افزوده شده و سهم بیشتری به کار در باره سیاست و ایدئولوژی اختصاص داده شده بود. این مؤسسه همه مؤسسات دیگری را که در مسکو به مطالعات شرقی اشتغال داشتند در خود حل کرد. اما این مؤسسه نیز در سال ۱۹۵۴ در جریان یکی از خانه‌تکانیهای تشکیلاتی و تجدید سازمانهای گاه به گاه مطالعات شرقی، برچیده شد. (علی‌رغم مشابهت نام، این مؤسسه را نباید با مؤسسه مطالعات شرقی آکادمی علوم شوروی، که از سال ۱۹۵۰ در مسکو استقرار یافته است، اشتباه گرفت.) ارتش شوروی نیز از سال ۱۹۱۹ به بعد برنامه مطالعات شرقی خاصی برای خود داشته، اگر چه ساختار تشکیلاتی آن در طول سالیان تغییر یافته است. کارنامه بوریس میلر (*Boris Miller*; ۱۸۷۷ تا ۱۹۵۶) به روشنی نشان می‌دهد که چگونه مطالعات شرقی نظامیان و غیر نظامیان با یکدیگر تلاقی می‌یافته است. میلر، که تحصیلاتش شامل آموزش زبانهای شرقی نیز می‌شد، از سال ۱۹۰۳ تا ۱۹۱۷ به عنوان عضو هیاتهای دیپلماتیک تزاری در ایران و جاهای دیگر خدمت کرد. و در دوران برقراری نظام شوروی به کار تدریس و تحقیق، از جمله در آکادمی نظامی ارتش شوروی (۱۹۲۲ تا ۱۹۴۱) و دانشکده زبانشناسی دانشگاه دولتی مسکو (۱۹۴۳ تا ۱۹۵۳)، مشغول شد.

وی آثار محققانه‌ای در زمینه زبانشناسی و نیز مدخلی بر تاریخ ایران باستان نوشته است.

بعد از برقراری نظام شورایی برخی از شرق شناسان روسی از این کشور مهاجرت کردند و در کشورهای دیگر به کارشان ادامه دادند. برجسته‌ترین فرد این گروه از شرق شناسان، ولادیمیر مینورسکی (۱۸۷۷ تا ۱۹۶۶) بود که هنگام مهاجرت از شوروی هنوز در آغاز کار خود بود و بسیاری از ممتازترین آثارش را در طول مدت زندگی در غرب نوشت. بقیه شرق شناسانی که از دوران تزاری برآمده بودند، ترجیح دادند که در روسیه شوروی بمانند. یکی از فاضل‌ترین این شرق شناسان ماندگار شده، یعنی واسیلی بارتولد (*Vasilii Bartold*; ۱۸۶۹ تا ۱۹۳۰)، مشکلات و مشقاتی را در کشور خود از سر گذراند که نمونه و نمایانگر روزگار سایر معاصران او در سالهای دهه ۱۹۲۰ این کشور است. بارتولد محقق جامع‌الاطرافی بود که مشغله عمده‌اش پرداختن به تاریخ و فرهنگ سرزمینهای ترک و ایرانی و نیز مطالعات اسلامی بود. بعضی از مهمترین آثار او در زمینه موضوعات مربوط به ایران متعلق به سالهای قبل از ۱۹۱۷ (یعنی ۱۸۹۸ تا ۱۹۰۰ و ۱۹۰۳) است. بیشتر افراد این نسل قدیم از محققان و شرق شناسان که در روسیه ماندند، در دوران برقراری نظام شوروی به مشکلات و مسائل سیاسی گوناگونی گرفتار شدند. شرق شناسانی که تربیت شده سالهای پیش از ۱۹۱۷ بودند می‌دیدند که نسل جدید ایدئولوژی را برتر از علم می‌نهد. نسل جدید نیز دوست داشتند دست و پای بازماندگان نسل قدیم جمع شود، چرا که ایشان را در بهترین حالت، مثل مورد بارتولد، فاقد بینش تاریخی مارکسیستی-لنینیستی، و در بدترین حالت، صرفاً بورژواهای



پروفسور  
پیر  
بیرتل

نیز به برخی از محدودیتهایی که دامنگیر دانشمندان بورژواست مبتلا بوده است. یکی از زندگینامه‌نویسان همین ایام در عین حال که وی را ستوده، به نحو ظریفی به «مسأله آشنایی بارتولد با تعالیم مارکس و انگلس و تأثیر آنان بر این محقق شرق شناس، که در روزگار ما نیز محل بحث و اختلاف است...» اشاره کرده است. با تمام این احوال، او حقاً به‌عنوان يك شرق شناس فاضل و دانشمند، همچنان مورد احترام است. مجموعه آثار وی در خلال دو دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ تحت نظارت و اشراف آکادمی علوم شوروی در ۹ مجلد انتشار یافته است.

### ۳. مؤسسه مطالعات شرقی

مرکز مطالعات و تحقیقات ایرانشناسی و کلا شرق شناسی شوروی تا سال ۱۹۵۰ شهر لنینگراد (با همان سن پترزبورگ سابق) بود. نه تنها مرکز رسمی و تشکیلاتی این مطالعات در این شهر، در آکادمی علوم، قرار داشت، بلکه مهمتر از آن این مطلب بود که مطالعات و تحقیقاتی که در این شهر انجام می‌شد کمتر از هر جای دیگری به شوائب و اعمال نفوذهای سیاسی آلوده بود. مؤسسه مطالعات شرقی آکادمی علوم شوروی در سال ۱۹۳۰ تأسیس شد و موزه آسیایی و سایر مؤسسات و تشکیلات گوناگونی را که در کار مطالعه درباره شرق بودند تحت نظارت خود يك کاسه کرد. این مؤسسه، علی‌رغم تجدید سازمانهای هرچند گاه يك بار و نیز انتقال موقتی جای آن از لنینگراد به تاشکند در سال ۱۹۴۲ در جریان جنگ جهانی، همچنان مهمترین و اصلیتترین تشکیلات مطالعات ایرانشناسی و کلا شرق شناسی در اتحاد شوروی است. ریاست بخش مطالعات ایرانی در موزه آسیایی و ریاست مؤسسه مطالعات شرقی را قریب چهل سال (۱۹۲۰ تا ۱۹۵۷) یوگنی برتلس (Evgenii Bertel's؛ ۱۸۹۰ تا ۱۹۵۷) برعهده داشت. برتلس برجسته‌ترین متخصص مطالعات ایرانی در شوروی در روزگار خودش به حساب می‌آمد؛ وی آثار بسیاری از خود برجای گذاشت و افراد زیادی از نسل بعدی مورخان و زبان‌شناسانی را که درباره ایران کار کردند، تربیت کرد. او علاوه بر ترجمه برخی از متون کهن و کلاسیک ادبیات فارسی به زبان روسی، کتابهایی نیز درباره ادبیات ایران در قرون میانه، اسلام در ایران، و دستور زبان فارسی نوشته است.

در سال ۱۹۵۰ این مؤسسه به مسکو انتقال یافت، و تاکنون نیز همچنان در این شهر مستقر است، و از زمان انتقال به مسکو تحولات و تجدید سازمانهای متعددی را از سر گذرانده است. (یکی از این تغییرات تبدیل نام آن به «مؤسسه خلقها (یا اقوام) آسیا» در سال ۱۹۶۰ بود، که در سال ۱۹۷۰ به همان نام قبلی برگردانده شد) علت و انگیزه اصلی انتقال این مؤسسه به مسکو

دروغ‌پرداز و بیهوده‌گو می‌دانستند. تمام توجه نسل جدید متخصصان مطالعات ایرانی حول این مسأله متمرکز شده بود که جامعه ایرانی (در آن ایام) به کدامین مرحله از مراحل تطور و تکامل رسیده، و نهایتاً آیا آمادگی پذیرش انقلاب سوسیالیستی را دارد یا نه.

شرق شناسان این دو نسل شوروی برای اقوام مسلمان اتحاد شوروی، از جمله برای تاجیکهای فارسی‌زبان، خط جدیدی، نخست لاتینی و سپس سریلی، فراهم کردند، و بررسیهای قوم‌شناسانه‌ای به عمل آوردند که بعدها در تقسیم آسیای میانه به جمهوریهای مبتنی بر تقسیمات قومی در سال ۱۹۲۴ مورد استفاده مقامات سیاسی کشور قرار گرفت. بارتولد این جریان را اطلاق نادرست مفهوم اروپایی و قرن نوزدهمی هویت ملی بر جامعه‌ای می‌دانست که چنان چشم‌انداز و نگرشی در آن وجود ندارد. وی معتقد بود که پیوندهای میان اقوام ایرانی و ترك در آسیای میانه از تعلق ایشان به گروههای قومی متفاوت بسیار مهمتر و عمیقتر است.

با این حال بارتولد توانست علی‌رغم مشکلات و مسائل سیاسی اش برخی از آثار خود را منتشر کند، و در سال ۱۹۳۰، پیش از آن که امواج وحشت بزرگ همه محافل علمی را، همچنان که همه حوزه‌های دیگر جامعه شوروی را، در اواسط دهه ۱۹۳۰ درهم بپیچد، به مرگ طبیعی چشم از جهان فرو بست. بخش اعظم آثار او در این دوره درباره آسیای میانه و خصوصاً سکنه ترك (زبان) آن و نیز درباره اسلام در قرون میانه بود، اما برخی از آثارش مشخصاً به بررسیها و مطالعات ایرانی اختصاص داشت. امروزه هنوز هم بسیاری کسان در شوروی بر این عقیده‌اند که او

(Nauka یا «علم»)، و خصوصاً از طریق یکی از بخشهای فرعی این سازمان، موسوم به «سروراستاری ادبیات شرقی» (Glavnaia redaktsiia vostochnoi literatury) که در سال ۱۹۵۷ تأسیس شده است، منتشر می‌کند. این آکادمی تاکنون صدها جلد کتاب دربارهٔ موضوعات مربوط به آسیا منتشر کرده است. آکادمیهای علوم چندین جمهوری شوروی نیز هر کدام مؤسسات انتشاراتی خاص خود دارند و نشریاتی منتشر می‌کنند که عموماً حاوی مقالات و مطالبی دربارهٔ ایران هم هست.

#### ۴. رهبری کلی مطالعات شرقی

مسئولیت هماهنگ کردن و نظارت کلی بر تحقیقات دربارهٔ ایران و همهٔ قسمتهای دیگر آسیا (غیر از آنچه جزو قلمرو شوروی است)، طی سالیان متمادی برعهدهٔ مؤسسهٔ مطالعات شرقی آکادمی علوم شوروی بود. اما با تأسیس «انجمن شرق شناسان سراسر اتحاد شوروی» در سال ۱۹۷۹، که از نظر اداری بر مؤسسهٔ مزبور تفوق داشت، این مسئولیت برعهدهٔ این انجمن قرار گرفت. نخستین رئیس «انجمن شرق شناسان سراسر اتحاد شوروی» یوگنی پریماکف بود، و جانشین او در زمان فراهم آمدن این نوشته هنوز اعلام نشده است.

#### ۵. مطالعات ایرانی در جمهوریهای شوروی

در آکادمیهای علوم بعضی از جمهوریهای شوروی نیز به مطالعه و تحقیق در بارهٔ ایران اهتمام می‌شود. اگرچه همهٔ آکادمیهای مهم علوم جمهوریهای شوروی در سراسر دوران بعد از جنگ دوم فعال بوده‌اند، اما نقش آنها در این اواخر دیگر باره مورد توجه قرار گرفته است. در گردهم آیی رهبران «انجمن شرق شناسان سراسر شوروی» در نوامبر ۱۹۸۴، پریماکف، رئیس وقت این انجمن، بر ضرورت وجود مراکز علمی و تحقیقاتی ای در ماورای قفقاز و آسیای میانه که سیاست و اقتصاد کشورهای همجوار را بررسی و مطالعه کنند، تأکید کرد. وی وجود مراکزی در جاهای دیگر این کشور برای مطالعه دربارهٔ شرق آسیا را نیز به همین سان ضروری می‌دانست. نظر پریماکف آن بود که این کار مستلزم یا متضمن مطالعه دربارهٔ ملتها و اقوام همسان یا خویشاوندی است که در خارج از مرزهای شوروی زندگی می‌کنند. وی ضمناً چنین تحقیقاتی را برای تدارک حملهٔ ضد تبلیغاتی برای مقابله با آنچه وی پیامهای ضد شوروی برای مردم و اقوام ساکن شوروی می‌نامید، نیز مهم می‌دانست.

مهمترین آکادمی علوم در سطح جمهوریهای شوروی که در زمینهٔ تحقیقات و مطالعات ایرانی به مراتب برجسته‌تر از آکادمیهای همتای خویش است، آکادمی جمهوری سوسیالیستی

آن بود که رهبری حزب کمونیست شوروی می‌خواست کنترل و نظارت اکیدتری بر این مؤسسه داشته باشد. تحقیقاتی که بعد از انتقال این مؤسسه به مسکو در آن انجام شده به نحو چشمگیری به موضوعات جدید و معاصر اختصاص دارد. ریاست این مؤسسه را طی سالهای ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۵ یوگنی پریماکف (Evgenii Primakov) برعهده داشته که دکترای اقتصاد دارد و یکی از فعالترین صاحب نظران در موضوعات مربوط به خاورمیانه، اسلام، و ایران بوده است. (میخائیل گورباچف اخیراً او را به مقام ریاست «مؤسسهٔ اقتصاد جهانی و روابط بین‌المللی» آکادمی علوم شوروی که عموماً آن را معتبرترین و پر حیثیت‌ترین مؤسسه این آکادمی می‌دانند، ارتقا داده است.) بعد از فترت و تأخیری کوتاه، میخائیل کاپیتسا (Michail Kapitsa) به مدیریت مؤسسهٔ مطالعات شرقی منصوب شد. کاپیتسا دیپلمات کارگشته‌ای است که متخصص امور و مسائل شرق آسیاست و از سال ۱۹۸۲ به این سو در سمت معاونت وزارت خارجه خدمت کرده است. ریاست بخش ایران در قسمت خاورمیانه و نزدیک مؤسسهٔ مطالعات شرقی را از سال ۱۹۷۸ به این سو یک نفر متخصص اقتصاد، به نام آرتم آراباژیان (Artem Z. Arabadzhian) برعهده داشته است.

شعبه‌ای از این مؤسسه امروزه در شهر لنینگراد مستقر است، و حوزهٔ عمل آن اساساً شامل مطالعه دربارهٔ آیام باستان و قرون وسطی است. این شعبه اهمیت خود را بخصوص در زمینهٔ مطالعه دربارهٔ زبانشناسی و زبانهای ایرانی همچنان حفظ کرده است. یکی از فعالیتهای عمدهٔ این شعبه از سالهای دههٔ ۱۹۶۰ تاکنون نشر مجموعهٔ متنوعی از مخطوطات شرقی، شامل برخی منابع فارسی در بارهٔ تاریخ ایران و آسیای میانه، بوده است.

مؤسسهٔ مطالعات شرقی شوروی نشریه‌ای تحت عنوان اقوام آسیا و افریقا (Peoples of Asia and Africa) منتشر می‌کند که در سال ۱۹۶۱ تأسیس شده و جانشین دو نشریهٔ شرقشناسی دیگری گردیده که طی بیست سال قبل (از ۱۹۶۱) انتشار می‌یافتند. این نشریه تنها و مهمترین نشریهٔ علمی این کشور است که در آن مقالاتی دربارهٔ ایران چاپ می‌شود. این نشریه در تیراژ ۳۵۰۰ تا ۳۶۰۰ نسخه انتشار می‌یابد، و یک سوم نسخه‌های آن را به خارج از کشور می‌فرستند. این مؤسسه نشریهٔ دیگری نیز تحت عنوان آسیا و افریقای امروز (Asia and Africa Today) منتشر می‌کند. مقالات این نشریه را کسانی می‌نویسند که از اعتبار علمی برخوردارند، اما مخاطب آن خوانندهٔ عادی است. با این حال، مقالات این نشریه اغلب حاوی اظهار نظرهای مهمی دربارهٔ مسائل مورد اختلاف است. آکادمی علوم شوروی، که حکم مادر این مؤسسه را دارد، بسیاری از مهمترین کتابهای مربوط به ایران را از طریق سازمان انتشاراتی خاص خود، موسوم به نائوکا

آذربایجان شوروی است. این آکادمی دربردارنده «مؤسسه خلقها (یا اقوام) خاورمیانه و نزدیک» نیز هست که در سال ۱۹۵۸ تأسیس شده است. یکی دیگر از مؤسسات تشکیل دهنده این آکادمی «مؤسسه ادبیات و زبان نظامی» است. اگرچه آثار بسیاری از محققان آذربایجان شوروی به روسی منتشر می‌شود، با این حال برخی از این آثار که مربوط به ایران است تنها به زبان آذربایجانی انتشار می‌یابد. آثار مربوط به ایران که در دوره بعد از جنگ دوم در «مؤسسه خلقها (یا اقوام) خاورمیانه و نزدیک» فراهم شده‌اند عموماً به موضوعاتی نظیر تحولات اجتماعی و اقتصادی ایران در قرون نوزده و بیستم، مسائل سیاسی مربوط به گروههای چپ و اقلیتهای قومی ایران، و امور بین‌المللی این کشور پرداخته‌اند. در این میان، کارچندانی درباره تحولات اقتصادی ایران در قرن بیستم انجام نشده است؛ و این بدان سبب است که اقتصاد حوزه بالنسبه جدیدی را در رشته‌های تحقیقاتی این مؤسسه تشکیل می‌دهد. یکی از موضوعات تاریخی مورد توجه در آکادمی علوم آذربایجان شوروی همکاری [فرضی] میان آذربایجانیها و ارمنستانیها در مقابله و مخالفت با سلطه ایران در اوایل قرن هجدهم (یعنی در ایام جنگهای پطر کبیر در این منطقه و زوال و انحطاط امپراتوری صفویه) بوده است.

یکی از بندهایی که اخیراً به دستور کار «مؤسسه خلقها (یا اقوام) خاورمیانه و نزدیک» افزوده شده، مطالعات اسلامی است که هم تربیت اسلام‌شناسان را در بر می‌گیرد و هم شامل تحقیق و مطالعه درباره اسلام به عنوان یکی از عناصر جامعه در کشورهای مورد بررسی این مؤسسه می‌شود.

زمینه مطالعاتی دیگری که در سالهای اخیر در این مؤسسه اهمیت یافته و توجه زیادی را به خود معطوف داشته تحقیق درباره آذربایجان ایران است. یکی از بخشهای این مؤسسه اختصاصاً مسؤول و متصدی پرداختن به «آذربایجان جنوبی» است؛ تاریخ تأسیس یا تشکیل این بخش از مؤسسه معلوم نیست، ولی نخستین باری که ذکری از آن در مطبوعات رفته، سال ۱۹۸۳ است. تاکنون چندان چیزی از فعالیتهای این بخش دانسته نیست. اگرچه در باکو سخن از پیوندهای میان دو آذربایجان زیاد می‌رود، اما بحثهای عمومی درباره این موضوع عمدتاً در رسانه‌های فرهنگی، ژورنالیستی و تبلیغاتی می‌آید تا در رسانه‌ها و نشریات علمی و محققانه.

علاوه بر تحقیقاتی که مشخصاً درباره ایران انجام می‌شود، ذیل عنوان مطالعات آذربایجانی یا آذربایجان‌شناسی نیز تحقیقاتی انجام می‌شود که با ایران مربوط و مرتبط است. در شوروی آذربایجان ایران و آذربایجان شوروی نظراً به دو مقوله جداگانه تعلق دارند؛ بخش شمالی یا آذربایجان شمالی به قلمرو

تاریخ شوروی تعلق دارد، در حالی که بخش جنوبی یعنی آذربایجان ایران، قلمرو شرق‌شناسان است. با این حال، این مرزبندی‌ها عملاً درهم می‌ریزد. و لذا، مثلاً درباره نظامی که در آذربایجان شوروی امروزی زاده شده و اشعار خود را به فارسی سروده، به عنوان یک شاعر بزرگ آذربایجانی تحقیق و مطالعه می‌شود. علاوه بر این، «مؤسسه ادبیات و زبان نظامی» از لواحق آکادمی علوم، بخشی دارد که در سال ۱۹۷۶ تأسیس شده است و کارش تحقیق و مطالعه درباره زبان و ادبیات آذربایجان ایران است.

یکی از برجسته‌ترین مفسران امور و مسائل معاصر ایران در اتحاد شوروی، یعنی سمن آقایف (Semen Agaev)، پیشتر در استخدام «مؤسسه خلقها (یا اقوام) خاورمیانه و نزدیک» بود، اما در سال ۱۹۷۲ به «مؤسسه جنبش بین‌المللی کارگران» مسکو، که از اجزاء و لواحق آکادمی علوم شوروی است، منتقل شد. وی آثار متعددی درباره جایگاه ایران در امور بین‌المللی در سالهای دهه ۱۹۲۰ تا ۱۹۴۰، و نیز مسائل سیاسی جاری ایران، از جمله شامل یک اثر سه قسمتی درباره انقلاب اسلامی و پی‌آمدهای آن، منتشر کرده است. در آثار او نمی‌توان خصیصه و خصلتی مشخصاً آذربایجانی یافت؛ یعنی، وی در این آثار هیچ توجه خاصی به آذربایجان ایران و یا مسائل مربوط به اقلیتهای در این کشور ندارد. آثار او نوعاً و کلاً نماینده صنفی از کارهای مربوط به ایران است که، علی‌رغم این که انتظامی محققانه دارند و نویسندگانشان از تربیت علمی بهره‌منداند، نهایتاً ماهیتی سیاسی و جدلی دارند. در این نوع آثار، موضوع مورد بررسی فی‌نفسه و در حد خود به عنوان یک زمینه تحقیق و بررسی، اهمیتی ندارد؛ بلکه صرفاً همین اندازه اهمیت دارد که فرصتی برای بیان تفسیر ایدئولوژی صحیح از اوضاع ایران و تأمین منافع اتحاد شوروی در زمینه سیاست خارجی، فراهم می‌آورد. این نحوه برخورد مستلزم آن است که مواضع مسکو توجیه شود و سیاستهای امریکا یا کشورهای دیگر غربی و نیز آن عده از چهره‌های شناخته شده ایرانی که از مخالفان منافع شوروی تلقی می‌شوند، تقبیح و تخطئه گردد. آقایف از جمله کسانی است که این شیوه را با مهارت و زیرکی به کار می‌بندند، اما با تمام این احوال، آثارش به مقوله‌ای غیر از مقوله آثار آن عده از متخصصان شوروی تعلق دارد که برایشان گردآوری و تجزیه و تحلیل اطلاعات درباره موضوعات مربوط به ایران فی‌حد ذاته و به‌خودی خود مهم است.

آذربایجانی دیگر متخصص در زمینه تاریخ معاصر ایران صالح علی‌اف است که او نیز سالها در مسکو، در مؤسسه مطالعات شرقی، کار کرده است. آثار او هم، مانند کارهای آقایف، بیشتر از آن که به لحاظ ژرفای محققانه مهم و مورد توجه باشند، از نظر



آرای سیاسی ای که در آنها طنین یافته است اهمیت دارند. دومین کنفرانس شرق شناسان سراسر اتحاد شوروی در مه ۱۹۸۳ در باکو برگزار شد. در این کنفرانس تنها متخصصان «مؤسسه خلقها (یا اقوام) خاورمیانه و نزدیک» و نیز يك نفر از اعضای هیئت علمی دانشگاه دولتی آذربایجان، موضوعاتی مشخصاً مربوط به ایران مطرح کردند. این موضوعات عبارت بودند از تغییر شکل سرمایه‌داری ایران، جنگ ایران و عراق، انقلاب [اسلامی] ایران (سه گزارش)، و رابطه میان اسلام و ناسیونالیسم در ایران.

تاجیکستان نیز یکی دیگر از جمهوریهای شوروی است که منطقاً می‌شود انتظار داشت که تحقیقات و مطالعات ایرانشناسانه در آن شکوفان و پررونق باشد، چرا که زبان تاجیک یا تاجیکی یکی از لهجه‌های زبان فارسی است، و دستگاه روشنفکری تاجیک به خوبی از رابطه خویشاوندی فرهنگی میان تاجیکها و ایرانیان آگاه است. سه مؤسسه از چهار مؤسسه مهمی که در این جمهوری به مطالعات ایرانی مشغول‌اند از لواحق و اجزای آکادمی علوم تاجیکستان هستند: این سه مؤسسه عبارتند از «مؤسسه تاریخ احمد دانش» (Ahmad Donish Institute of History)؛ «مؤسسه زبان و ادبیات رودکی»؛ و «مؤسسه مطالعات شرقی». مؤسسه چهارم نیز دانشگاه دولتی تاجیکستان است. در اواسط دهه ۱۹۸۰ آکادمی تاجیکستان مقدمات انتشار يك نشریه جدید، تحت عنوان *Soviet Iranistics*، را فراهم آورد. تأکید تحقیقات و مطالعات ایرانشناسی در این جمهوری از دیر باز عمدتاً بر زبان و ادبیات، و نیز تاریخ ایام باستان و قرون میانه ایران، آسیای میانه، و افغانستان بوده است. بسیاری از آثار ایرانشناسان تاجیکستان، علی‌الخصوص آنهایی که درباره موضوعات ادبی ایران است، نه به زبان روسی که به زبان تاجیکی انتشار می‌یابد.

در سال ۱۹۸۰، مؤسسه مطالعات شرقی تاجیکستان، در مقام عکس‌العمل نسبت به حوادث ایران و افغانستان، بخش جدیدی به وجود آورد که مسؤول پرداختن به «مسائل اجتماعی-اقتصادی» و «سیاسی-مذهبی» بود. وظیفه این بخش عبارت بود از تحقیق در مرحله کنونی تحولات در کشورهای خاورمیانه، و در مسائل دینی و مذهبی، خصوصاً اسلام، و الحاد.

حاصل تحقیقات و مطالعات درباره ایران در تاجیکستان، جز در زمینه‌های ادبی، تاکنون از حیث کمیّت و کیفیت معتنا نبوده است. از جمله آثاری که می‌تواند نماینده و نشان دهنده نوع این تحقیقات و مطالعات باشد، یکی از کتابهای بالنسبه مهمی است که در سالهای اخیر (یعنی در سال ۱۹۸۱)، تحت عنوان *ایران و افغانستان* انتشار یافته و حاوی مجموعه مقالاتی به قلم استادان و محققان دانشکده تاریخ دانشگاه دولتی تاجیکستان است. این

مجموعه مقالات يك کتاب لاغر هفتاد صفحه‌ای را تشکیل می‌دهند. سه مقاله از شش مقاله این کتاب درباره ایران قرن بیستم، و مقاله چهارم نیز درباره ایران قرن شانزدهم است. هیچ کدام این مقالات حاوی مطالب و اطلاعات جدید و مهم نیستند، و همگی خصوصاً از سیلان تعابیر و تفاسیر ایدئولوژی زده و کلیشه‌ای آسیب دیده‌اند. چنان که، برای نمونه، از آزادیخواهان مجلس ایران در جریان انقلاب مشروطه (۱۹۰۶ تا ۱۹۱۱) به‌عنوان کسانی یاد شده است که در هنگامه «خیزش انقلابی خلقی جنبش انقلابی-دموکراتیک» (که در زبان شوروی یعنی سوسیالیست آغازین)، اقدامات مترقیانه‌ای کردند، اما همین آزادیخواهان بزودی از ترس جنبش انقلابی به اردوی ارتجاع پیوستند.

بیشتر کارهایی که در تاجیکستان درباره ایران می‌شود بیش از آن که رنگ مطالعات ایرانی داشته باشد صبغه تاجیکی دارد. از نظر روشنفکران تاجیک زبان تاجیکی همانا «زبان فارسی خالصی است که از آرایه‌های ایرانی منزّه است....»

باباجان غفوراف (Bobojon یا Babadzhon Gafurov) که قبل از مرگش در سال ۱۹۷۷ سالها صاحب عنان تاریخ و فرهنگ تاجیک بود، آنچه را که خود لهجه‌های فارسی-تاجیکی خراسان و آسیای میانه در قرون وسطی می‌خواند، پایه و اساس ادبیات فارسی می‌دانست. و فراتر از این، تاریخ تاجیکها را در واقع بخش لایتجزایی از تاریخ ایران بزرگ می‌دانست. آثار بسیاری از نویسندگان و شعرای بزرگ فارسی زبان، قطع نظر از این که در کجا زیسته باشند، در اینجا به‌عنوان آثار نویسندگان تاجیک مطالعه می‌شود. فردوسی، رودکی، حافظ، سعدی، جلال‌الدین مولوی، امیر خسرو دهلوی، و عمر خیام از این جمله‌اند.

مقداری از کارهای مؤسسه مطالعات شرقی ازبکستان (که در سال ۱۹۵۰ تأسیس شده است) نیز به موضوعات مرتبط با ایران اختصاص دارد. بایگانیهای اسناد این مؤسسه در بردارنده مجموعه‌ای غنی از منابع به زبان فارسی است، ولی این منابع در میان مخطوطاتی که این مؤسسه نشر داده سهم بایسته‌ای نیافته‌اند. مهمترین کانونهای توجه این مؤسسه در تحقیق پیرامون موضوعات مربوط به ایران در سالهای اخیر عبارت بوده‌اند از ادبیات نوین فارسی، که عمدتاً بر حسب شرایط و عوامل سیاسی تعبیر و تأویل می‌شده است، و نیز مسائل علوم اجتماعی، شامل مسائل سیاسی مربوط به گروههای چپ در دوره‌های مختلف قرن بیستم؛ تحولات اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی؛ و بالأخره روابط بین‌المللی. این وجهه نظرها، به فراهم آمدن کتابهایی، از جمله درباره امپریالیسم امریکا و انگلیس در ایران، دوره مصدق، و روابط روس و انگلیس با ایران انجامیده

بخش مطالعاتی خاص نیز درباره کردها دارد که بررسی تاریخ کردهای ایران یکی از موضوعات مورد علاقه و تحقیق آن است. اما، این مؤسسه علی‌رغم همه این فعالیتها، هنوز نتوانسته است آثاری جدی و اساسی در زمینه مطالعات ایرانی پدید بیاورد.

## ۶. توزیع منطقه‌ای مطالعات ایرانی

بیشترین عده متخصصان صاحب نام مطالعات ایرانی اتحاد شوروی، در مسکو گرد آمده‌اند (و شمارشان در اوایل دهه هفتاد، یعنی در زمانی که آخرین آمار و اطلاعات تقریباً کامل در این زمینه از آن در دست است، به حدود سسی نفر می‌رسیده است). حدود ۲۰ نفر از این عده در مؤسسه مطالعات شرقی این شهر، و عده کمی از ایشان نیز در سایر شعب آکادمی علوم (یعنی در مؤسسه جنبش بین‌المللی کارگران و مؤسسه ادبیات جهان) و نیز در دانشگاه دولتی مسکو مشغول کار بوده‌اند. شمار اندکی از این متخصصان برجسته در لنینگراد و مراکز جمهوریهای جنوبی شوروی کار می‌کنند. متخصصان مطالعات ایرانی عمدتاً در زمینه‌های تاریخ، زبان، و ادبیات تخصص دارند. (این اطلاعات اساساً از فرهنگ کتابشناسی زندگینامه‌ای شرق‌شناسان شوروی میلیباند\*\* اخذ شده است. اما تعیین توزیع منطقه‌ای و نیز زمینه‌های تخصصی متخصصان مطالعات ایرانی در اتحاد شوروی جز به صورت برآورد و تخمین ممکن نیست، چرا که حتی اثر ارزشمند میلیباند، اگرچه فوق‌العاده مفید و راه‌گشاست، عموماً در این زمینه‌ها اطلاعات مشخص و کافی به دست نمی‌دهد). به نظر می‌رسد فزونی عده محققانی که در رشته تاریخ تخصص دارند تا حدود زیادی ناشی از تعریف بیش از حد موسعی است که در شوروی از این رشته به دست می‌دهند. اما عده متخصصان در زمینه‌های زبان و ادبیات بی‌شک حاکمی از دوام و استحکام سنت شرق‌شناسی در شوروی است که سابقه آن به روسیه قرن نوزدهم بازمی‌گردد.

## ۷. تربیت متخصصان مطالعات ایرانی

متخصصان مطالعات ایرانی در اتحاد شوروی معمولاً تحصیلات دانشگاهی خود را در یکی از آکادمیهای علوم، که برترینشان آکادمی علوم شوروی است و از سراسر کشور دانشجو می‌پذیرد، می‌گذرانند. برای مثال، بیش از ۵۰ نفر از شرق‌شناسانی که در تاجیکستان کار می‌کنند آموزشهای پیشرفته و عالی دانشگاهی خود را در مؤسسه مطالعات شرقی آکادمی علوم شوروی کسب کرده‌اند. این گونه آموزشها، در سطوح لیسانس و فوق‌لیسانس، در دانشگاهها و مؤسسات آموزشی و آکادمیهای علوم در جمهوریهای شوروی نیز عرضه می‌شود. به عنوان مثال، دانشگاه

است. در دهه ۱۹۷۰ حجم آثاری که در این مؤسسه از دیدگاه علوم اجتماعی درباره مسائل ایران نوشته شده بود از حجم آثار مربوط به شبه‌قاره جنوب آسیا کمتر و با حجم آثار فراهم آمده درباره افغانستان کمابیش برابر بود.

مطالعات شرق‌شناسی و علی‌الخصوص ایران‌شناسی در آکادمی علوم ترکمنستان نوپاتر و از نظر حجم کمتر از مطالعات و تحقیقاتی است که در جمهوریهای دیگر به عمل می‌آید. بخش مطالعات شرقی تشکیلاتی که امروزه «مؤسسه تاریخ» آکادمی علوم ترکمنستان را تشکیل می‌دهد در سال ۱۹۶۰ تأسیس شده است. موضوعاتی که در بخش مطالعات شرقی مزبور مورد تحقیق و بررسی قرار می‌گیرند قویارنگ و بو و ماهیت سیاسی روز دارند و عناوینی همچون ترکمنها و کردها در ایران، وضعیت کنونی ترکمنهایی که در خارج از اتحاد شوروی زندگی می‌کنند، و جنبشهای آزادیبخش ملی در ایران (و نیز در افغانستان، ترکیه، و بخشهایی از جهان عرب) را در بر می‌گیرند. دو مسأله از مهمترین مسائلی که در سالهای ۱۹۸۰ در دستور کار یا برنامه‌های تحقیقاتی بخش مطالعات شرقی مزبور قرار داشت عبارت بود از وضعیت ترکمنها در ایران در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی و بعد از آن، و وضعیت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی استانهای ایرانی ساحل دریای خزر و خراسان.

در گرجستان، تنها به جز کتابهای آ.ام. منتشاشویلی (A. M. Menteshashvili)، که متخصص امور و مسائل مربوط به کردهاست و به‌عنوان مورخ با دانشگاه دولتی تفلیس همکاری می‌کند، کمتر اثر محققانه‌ای درباره ایران انتشار می‌یابد که قابل ذکر باشد.

آکادمی علوم ارمنستان نیز از دهه ۱۹۶۰ به این سو تحقیقاتی، ولو در سطح متوسط، درباره ایران کرده است. در سال ۱۹۷۱ این آکادمی صاحب مؤسسه مطالعات شرقی جداگانه‌ای شد که بخشی خاص برای مطالعات ایرانی دارد. قسمت اعظم تحقیقات این بخش در سالهای اخیر حول مسائل مربوط به دوران بعد از جنگ دوم جهانی، خصوصاً تحولات اجتماعی و اقتصادی، جریان‌های سیاسی دوره مصدق، و انقلاب اسلامی ایران و پیامدهای آن، انجام شده است. این مؤسسه، علاوه بر این، يك

دولتی مسکو دارای يك «مؤسسه زبانهای شرقی» و يك «مؤسسه کشورهای آسیایی و آفریقایی» است؛ و دانشگاه دولتی لنینگراد نیز يك «دانشکده (مطالعات) شرقی» دارد. دانشگاه دولتی لنینگراد نیز، همچون شعبه «مؤسسه مطالعات شرقی شوروی» در این شهر، در مطالعات ایرانی خود بر زبان و ادبیات و تاریخ عصر باستان و قرون میانه ایران تأکید دارد. دانشگاههای دولتی باکو، دوشنبه، و تاشکند نیز برنامه‌های فعالی در زمینه مطالعات شرقی دارند که شامل دروسهای تخصصی انتخابی درباره ایران نیز هست. در سالهای ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۴ حدود ۴۰ دانشجوی در اتحاد شوروی در حوزه‌های مختلف مطالعات ایرانی مدرک دانشگاهی گرفته‌اند. (از این عده، احتمالاً چهار یا پنج نفرشان خارجی بوده‌اند که بعید است به کشورهای موطن خود باز نگردند و در شوروی مشغول کار شوند.) مدرک دانشگاهی سی و چهار نفر از این فارغ‌التحصیلان در سطح «نامزد علوم»، معادل دکترا (Ph.D) در دانشگاههای امریکا، بوده است. شش نفر دیگر از ایشان نیز حایز درجه «دکترای علوم» بوده‌اند، و این مدرک به آنان اجازه می‌داده است که بعد از چند سال کارکردن در زمینه تخصص مورد نظر، يك رساله فارغ‌التحصیلی دیگر بنویسند. تعداد رساله‌های فارغ‌التحصیلی‌ای که در حوزه‌های مختلف مطالعات ایرانی در سراسر اتحاد شوروی تقدیم شده و با موفقیت از آنها دفاع شده بود در سالهای ۱۹۷۷ و ۱۹۷۸ به اوج خود رسید و سپس سریعاً روبه کاهش گذاشت تا آن که در سالهای ۱۹۸۳ و ۱۹۸۴ مجدداً به سطح سالهای آخر دهه ۱۹۷۰ رسید. بنابراین می‌توان گفت که انقلاب اسلامی ایران، دست کم در کوتاه‌مدت، نتوانسته بوده است عده بیشتری از دانشجویان روسی را به گذراندن تحصیلات عالی در زمینه‌های مطالعات ایرانی تشویق کند. در همین دوره، نیمی از مدرکهای دانشگاهی فارغ‌التحصیلان در زمینه‌های مختلف مطالعات ایرانی از مؤسسه مطالعات شرقی مسکو صادر شده است. در این مدت، از ۱۴ مؤسسه دیگری که در این زمینه‌ها فعالیت می‌کرده‌اند (اعم از دانشگاهها یا آکادمیهای علوم جمهوریهای مختلف) عده کمی در این زمینه‌ها فارغ‌التحصیل شده‌اند. هیچ‌گونه ارتباط معناداری میان زمینه‌های تخصصی مطالعات ایرانی و زمان یا مکان انجام شدن این مطالعات مشهود نیست. نیمی از کل مدرکهای دانشگاهی که به فارغ‌التحصیلان مطالعات ایرانی اعطا شده در زمینه تاریخ، و بجز یکی همه در زمینه تاریخ جدید ایران، بوده است. شمار فارغ‌التحصیلان در حوزه زبانشناسی، که شامل نقد ادبی و فقه اللغه می‌شود، دوازده نفر بوده که بعد از فارغ‌التحصیلان رشته تاریخ بیشترین تعداد را داشته است. در این مدت ۵ نفر نیز در زمینه مطالعات اقتصادی و ۷ نفر در زمینه مطالعات کردی مرتبط با ایران (که این آخری عمدتاً در

زبانشناسی بوده) فارغ‌التحصیل شده بودند. بالآخره، در رشته فلسفه دو مدرک و در رشته‌های امور تربیتی و جغرافیایی نیز هر کدام يك مدرک دانشگاهی مرتبط با مطالعات ایرانی اعطا شده بوده است. (این اطلاعات از بخش «فعالتهای علمی» [Nauchan aia zhizn] نشریه شش ماهه يك بار *Naro dy Azii i Afriki* که فهرست رساله‌های پایان تحصیلی در سراسر اتحاد شوروی در زمینه‌های مطالعات شرقی و آفریقایی را ارائه می‌کند، برگرفته شده است.) این نحوه تقسیم تخصصها در مطالعات ایرانشناسی ادامه و امتداد همان ویژگیهای کلی مطالعات ایرانی در اتحاد شوروی طی سالهای بعد از جنگ جهانی دوم است.

#### ۸. مسافرت به ایران

در دوران بعد از جنگ عده‌ای از متخصصان ایرانشناسی شوروی توانستند به ایران سفر کنند و این سفرها از سال ۱۹۵۴، که عده‌ای از ایشان اجازه یافتند در هزاره این سینا شرکت کنند، تا زمان کاستی گرفتن تماسهای فرهنگی و آکادمیک بین دو کشور با تأسیس جمهوری اسلامی در ایران، ادامه داشت.

#### ۹. بایگانیهای اسناد شرقی و ایرانی در شوروی

اتحاد شوروی دارای مجموعه‌ها و گنجینه‌های معتابهای از مخطوطات و نسخه‌های عکسی، به زبان فارسی یا سایر زبانهای آسیایی، است که مربوط به ایران‌اند. مهمترین این مجموعه‌ها در مخازن و بایگانیهای آکادمی علوم شوروی نگاهداری می‌شوند. آکادمی ازبکستان نیز مجموعه بزرگی از این مخطوطات و نسخ عکسی را در اختیار دارد. مجموعه‌های کوچک ولی معتابهای از این اسناد و مخطوطات نیز در آکادمی علوم تاجیکستان و «کتابخانه عمومی فردوسی» این جمهوری، آکادمی علوم آذربایجان، و آرشیو دولتی ارمنستان محفوظ است.

#### ۱۰. منابع کتابشناختی

شورویایی‌ها کتابشناسیهای ارزشمندی در زمینه‌های گوناگون، و از جمله در زمینه مطالعات ایرانی، منتشر می‌کنند. دو تا از مهمترین نشریه‌های کتابشناسی عمومی این کشور که هفتگی

منتشر می‌شوند عبارتند از نشریه تازه‌های کتاب (*Knizhnziz letopis*) که کتابهای جدیدالانتشار را معرفی می‌کند، و نشریه تازه‌های مقالات نشریه‌ها (*Letopis zhurnalnykh statei*) که مقالات جدید در نشریات اخیرالانتشار را معرفی می‌کند. فهرست بسیار کاملتر و جامعتری از کتابهای منتشر شده در سالنامه کتاب (*Ezhegodnik Knigi*) می‌آید، اگرچه بین زمان انتشار کتابها و زمان معرفی شدن آنها در این نشریه [بر خلاف دلالت نام آن] معمولاً چند سالی فاصله می‌افتد. «مؤسسه اطلاعات تحقیقاتی در حوزه علوم اجتماعی» (که بنابر حروف اختصاری اول کلمات روسی نام آن به اینیون [INION] مشهور است)، در سال ۱۹۶۹ به عنوان یکی از اجزاء و لواحق آکادمی علوم شوروی تأسیس شد. این مؤسسه چندین نشریه کتابشناسی ماهانه منتشر می‌کند که یکی از آنها نشریه کتابهای جدیدالانتشار شوروی و خارجی در زمینه علوم اجتماعی (*Novia sovetskaiia, i*) یکی از این نشریات به معرفی آثار منتشر شده درباره خاورمیانه و خاور نزدیک و آفریقا اختصاص دارد. مؤسسه مزبور یک نشریه سالانه کتابشناسی نیز تحت عنوان آثار مربوط به کشورهای آسیا، آفریقا و اقیانوسیه (*Literatura o stranakh Azii, Afriki i Okeanii*) منتشر می‌کند که باز (مانند سالنامه کتاب) بین زمان انتشار کتابها و معرفی شدنشان در این کتابشناسی معمولاً چند سالی فاصله می‌افتد. در اتحاد شوروی دو کتاب عمده و اساسی در زمینه کتابشناسی ایران و مطالعات ایرانی منتشر شده است. هنگامی که یوری برگل (*Iurii Breget*)، محقق آسیای میانه، بخشی از اثر استوری (*C.A. Storey*)، تحت عنوان ادبیات فارسی، را به زبان روسی ترجمه می‌کرد، اطلاعات دیگری نیز در زمینه منابع بر آن افزود (۱۹۷۲). (با این حال، متأسفانه این ترجمه شامل برخی از بخشهای موجود در اصل کتاب استوری، از جمله بخش علوم، نمی‌شود.) یکی از کتابشناسیهای گسترده و مفصل از کتابهای روسی مربوط به ایران که تا اواخر دهه ۱۹۶۰ در شوروی منتشر شده‌اند، کتابشناسی ایران است که در سال ۱۹۶۷ انتشار یافته است، با این مشخصات:

Akademiia Nauk SSSR Institut Narodov Azii, *Bibliografiia Irana*, 1967, Moscow.

## ۱۱. تغییر کانونهای توجه در مطالعات ایرانی

در دوران بعد از جنگ دوم جهانی سنت تحقیقات و مطالعات شرق شناسی در چندین زمینه یا رشته به نحو قابل ملاحظه‌ای از بین رفت و جای آن را تعلق تخصصی و مؤکد به یک رشته از این مطالعات، گرفت. اگرچه، برخی از بزرگان و برجستگان

شرق شناسی شوروی نگران آنند که مبادا در کار تخصصی و تک رشته‌ای شدن این مطالعات نیز افراط شده باشد. چاره‌ای که امروزه برای این مشکل می‌شناسند همانا همکاری و دادوستد میان متخصصان رشته‌های مختلف شرق شناسی است. به عقیده طرفداران این راه حل، نه تنها لازم است که متخصصان زمینه‌های مختلف علوم اجتماعی با یکدیگر همکاری داشته باشند، بلکه لازم است که متخصصان علوم اجتماعی نیز کلاً توجه بیشتری به تاریخ مبذول نمایند. از متخصصان علوم اجتماعی از آن جهت که تنها به وضع حاضر می‌اندیشند و بیش از حد به قدرت توضیح‌دهندگی و تبیین‌گری آمار اعتماد یا اعتقاد دارند، انتقاد شده است. طرفداران تغییر این رهیافت مدعی‌اند که هیچ‌کس نمی‌تواند پدیده‌های کنونی، همچون انقلاب اسلامی ایران، را بدون آن که از تاریخ و تعالیم دین اسلام چیزی دانسته باشد، بفهمد.

تحقیق درباره ایران و آسیا در اتحاد شوروی کلاً در حصار قیود ایدئولوژیک برگزار می‌شود. در دوران بعد از جنگ، شدیدترین محدودیتها و تضییقات (ایدئولوژیک) در سالهای نیمه دوم دهه ۱۹۴۰ و اوایل دهه ۱۹۵۰، یعنی در زمانی اعمال گردید که بسیاری از حوزه‌های علمی و تحقیقاتی و فرهنگی آماج حملات و فشارهای بی‌امان ایدئولوژیک بودند. شکستن حریم حرمت این حوزه‌ها در آن زمان از جمله شامل تصفیه عده‌ای از دست‌درکاران فعالیت‌های علمی و تحقیقاتی به این اتهام که تعابیر و تفاسیرشان نادرست است، و نیز تغییر اولویت‌های تحقیقاتی بنا بر دستوراتی از بالا، می‌شد.

مؤسسه مطالعات شرقی آکادمی علوم شوروی در کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی، به لحاظ کیفیت نازل کارهای این مؤسسه و مناسبت یا فایده سیاسی ناچیز آنها، مورد حمله قرار گرفت. انتقادات مشابهی هر چند سال یک بار به فواصل نامنظم تکرار می‌شد. از سال ۱۹۵۶ به این سو مقرر گردید که این مؤسسه بر اساس برنامه‌های پنجساله کار کند. نخستین برنامه پنجساله از همان آغاز بر مسائل جاری، که برخی از آنها موضوعاً سیاسی بودند ولی برخی دیگر مستقیماً ربط و فحوای سیاسی نداشتند، تأکید داشت. برنامه‌های بعدی نیز همچنان شامل موضوعاتی بود که با سیاستهای جاری شوروی در خاورمیانه مربوط می‌شد. امروزه سایر مؤسسات مطالعات شرقی جمهوریهای مختلف شوروی نیز بر اساس برنامه کار می‌کنند.

همین اهداف و موضوعات تحقیقاتی که از بالا دیکته می‌شود نشان‌دهنده برخی فشارها و تضییقات سیاسی است که هنوز هم در کار متخصصان مطالعات ایران‌شناسی در شوروی وجود دارد. در این مطالعات همچنان تأکید شدیدی بر قوانین کلی تحول در

اسلام بعد از جنگ دوم جهانی با آن آشنا شده است. بالضروره متضمن رشد علمانیت و تفکر غیردینی در میان ایشان است. پریماکف اگرچه خودش از نظر تحصیلات اقتصاددان است اما در خلال انتقادات خود غیرمستقیم از تکیه و تأکید سنتی بر مسائل اقتصادی (در مطالعات شرق شناسی) نیز اظهار ناخرسندی می کند. این تکیه و تأکید سنتی نیز از قانون سازی شورویها از این فکر مارکسیستی سرچشمه می گیرد که روابط و مناسبات اقتصادی ویژگی بنیادی یا زیربنایی هر جامعه ای است. وقتی پریماکف از توجه ناکافی (شرق شناسان) به «روینا»، یعنی آن جنبه هایی از جامعه که مبتنی و متکی بر بنیادهای اقتصادی است، گله می کند، در معنا می خواهد بگوید انتظاری که عادتاً از اقتصاد برای تبیین همه پدیده ها می رود بسیار گزاف و زیاده از حد است. وی ضمناً راهی نیز برای زیاده به بازی نگرفتن قوانین عام تحول در تاریخ عرضه کرده، اگرچه در عین حال از توجه بیشتر به چنان قوانینی در بررسی ادبیات حمایت نموده است. روش وی در توجیه این نظر بدون حمله به این اصل مقدس مارکسیستی، این است که می گوید از بحث بر سر اولویت نقش قوانین عام و فرعی بودن ویژگیها و معیّزات خاص هر کشور در تعیین نحوه تکامل آن، هیچ چیز نصیب ما نخواهد شد. بهتر آن است که کلاً به جای پرداختن به چنین مباحثات و مشاجراتی، شرق شناسان متخصص در زمینه های تاریخی نشان دهند که فرایندهای عام و جهانی در شرایط خاص هر کشور چگونه عمل می کنند. (این نظریات در یک گردهم آیی مهم در جریان دومین کنفرانس شرق شناسان سراسر شوروی، که در روزهای ۲۵ تا ۲۷ مه ۱۹۸۳ در شهر باکو برگزار شد، ایراد گردید.)

شاید به خاطر جو مناسبی که پریماکف فراهم آورده بود، از سالهای دهه ۱۹۷۰ به این سو برخی از شرق شناسان متخصص در موضوعات جدید و جاری در مؤسسه مطالعات شرقی شوروی چند اثر تحقیقی جدی و قابل اعتنا پدید آوردند که در آنها به جای پرداختن به زبان آوریهای سیاسی، بر گردآوری اطلاعات از منابع گوناگون تأکید شده است.

معدودی از صاحب نظران دیگر نیز هستند که عقایدشان به عقاید پریماکف شبیه است. برای مثال، آناتولی گودیمنکو (Anatolii Gudymenko)، از همکاران مؤسسه معتبر «اقتصاد جهانی و روابط بین المللی» که سردبیر نشریه این مؤسسه با عنوان اقتصاد جهانی و روابط بین الملل نیز هست، در مخالفت با محدودیتهای مفهومی شرق شناسی شوروی استدلالاتی مانند پریماکف پیش آورده، و به یک معنا، با حمله صریح به تعمیم و توسعه تلقی اروپا محورانه به جوامع در حال توسعه، از او نیز فراتر رفته است. چنین نظریاتی در سالهای اخیر بیش از پیش اهمیت

سیاست، جامعه، ایدئولوژی، اقتصاد، فرهنگ و نیز بر مسائل خاصی چون جریانات سیاسی گروههای چپ، منافع غرب در آسیا، و فعالیتهای اقتصاد سرمایه داری در شرق، مشهود و پابرجاست. شرق شناسان شوروی، و بخصوص متخصصان زمینه های تاریخی و ادبی، همواره در معرض ایراد این اتهام بوده اند که بیش از حد هم و توجهشان را مصروف تحقیق محض کرده و علایق جاری سیاسی شوروی در شرق را آنچنان که باید جدی نگرفته اند. از شرق شناسان در مؤسسه مطالعات شرقی آکادمی شوروی انتظار می رود که تحولات جاری را توضیح و تبیین و آینده را پیش گویی کنند. این دلمشغولی به قوانین عام و جهانی تحول اجتماعی، بر اساس این قاعده کلی (و بدیهی گرفته شده مارکسیستی) بنا شده است که همه جوامع جهان، از مراحل تکاملی یکسانی می گذرند. تعریف این مراحل تکاملی، از جهان نگر اروپا محوری مارکس و انگلس، که بنا بر منافع و مصالح سیاست خارجی شوروی تعدیل شده است، به دست می آید. این تمایل و تعصب اروپا محوری سالهاست که یکی از گرفتاریهای اصلی تحقیقات و مطالعات ایران شناسی در شوروی است. تلاش برخی از محققان و متخصصان شرق شناسی شوروی برای آن که امروز شرق را چیزی فراتر از دیروز اروپا بدانند، یکی از جالب توجه ترین حوزه های مطالعات ایرانی شوروی در سالهای اخیر را تشکیل می دهد.

از دهه ۱۹۷۰ به این سو برخی از شرق شناسان شوروی کوشیده اند تا فشارهایی را که ایدئولوژی بر ایشان تحمیل می کند کاهش دهند. این تلاش هم در بحثهای نظری ایشان مشهود است و هم در آثار علمی ای که برخی از آنان منتشر می کنند. ای. ام. پریماکف، در مقام ریاست انجمن شرق شناسان سراسر شوروی، از روش محققان این کشور در مطالعه درباره آسیا انتقاد کرده است. بخشی از این ناخرسندی گلایه ای است که همیشه از بابت کم بودن تحقیقات مربوط به مسائل و موضوعات مهم سیاسی، می شود. ولی بخشی از انتقاد او نیز، در معنا، متوجه مداخلات ایدئولوژیکی در تحقیقات و مطالعات شرق شناسانه است، اگرچه این نکته را صریحاً اظهار نمی کند. از همین رو، وی مدعی است که ناتوانی شرق شناسان شوروی در پیش بینی ورود یک باره اسلام به میدان عمل سیاسی در سالهای اخیر، ناشی از آن بوده است که ایشان قدرت سنت را بیش از حد دست کم گرفته اند و در قوت علمانیت و غیردینی شدن سیاست مبالغه کرده اند. اگرچه وی این نکته را تصریح نکرده، اما روشن است که ریشه و منشأ این تصور غلط در این فرض ایدئولوژیک نهفته است که همه جوامع مراحل تکاملی یکسانی را از سر می گذرانند و شهر نشینی و تحولات اقتصادی، و همه وجوه «تجدد» که بخش اعظم جهان

یافته است. با تمام این احوال، هنوز بخش اعظم آثاری که درباره ایران و یا سایر کشورهای آسیایی فراهم می‌آید سخت ایدئولوژی زده است.

## ۱۲. حاصل کلام

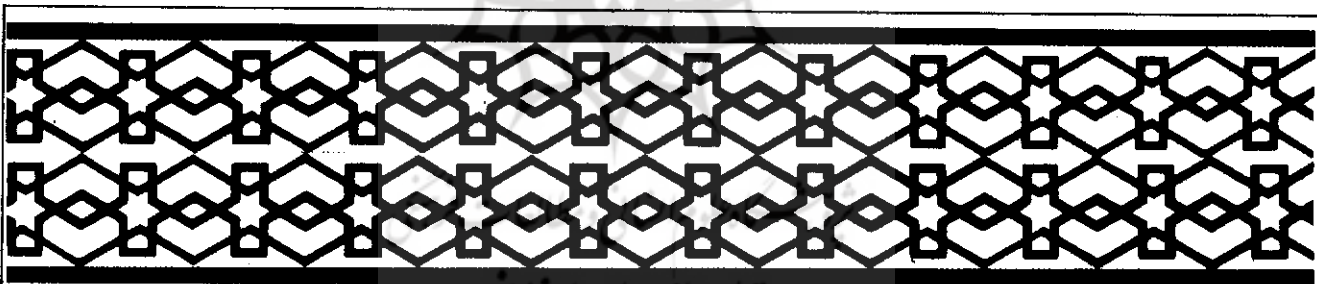
کارنامه تحقیقات شورویها درباره ایران بسیار پر برگ و بار است، اگرچه از نظر کیفیت به هیچ‌رویک دست و دریک سطح نیست. بهترین نمایندگان نسل کنونی متخصصان ایرانشناسی شوروی، بنا بر هر معیاری، از جمله جدی‌ترین و کوشاترین محققان شرق‌شناسی به شمار می‌آیند. کار و بار ایرانشناسی و مطالعات ایرانشناسانه در شوروی آنچنان نهادی شده و برای آن برنامه‌ریزیهای اکید و دقیقی به عمل آمده که گویی برای خود صنعتی است. ایرانشناسان شوروی نیز، مانند محققان هر جای دیگر دنیا، خصوصاً در مورد ماهیت «نوسازی»، گاهی در دام پیش‌داوریهای مبتنی بر مشهورات خاص زمان خود می‌افتند. علاوه بر این، بار این مشکل نیز بر دوش ایشان هست که باید در هر مورد مراقب و مطمئن شوند که تعبیرها و تفسیرهاشان با مفروضات سیاسی رایج رژیمی که کار و بار جامعه علمی را تنظیم و

دقیقاً بر آن نظارت می‌کند، هماهنگ باشد. با این حال، برترینهای ایشان این مشکلات را چنین چاره کرده‌اند که در ضمن افزودن بر تحقیقات خود و گسترش دادن دامنه آن، کوشیده‌اند شیوه‌های تازه‌ای هم در کار بیاورند. در سالهای اخیر، آغاز عصر گورباچف پیام آور حمایت از گلاسنوست (یعنی آزادی یا فضای باز سیاسی)، علی‌الخصوص در مواجهه با مسائل داخلی بوده است. و بی‌شک همه علاقه دارند ببینند که آیا این آزادی شامل ایرانشناسان شوروی نیز خواهد شد و به ایشان امکان خواهد داد که از تنگناهای موجود کارشان بدر آیند یا نه.

### حاشیه:

\* این مقاله نیز از همان منبعی برگرفته شده است که مقاله «ایرانشناسی در لهستان» در شماره پیش نشر دانش از آن ترجمه شده بود. خانم موریل اتکین، در حال حاضر استاد وابسته دانشگاه جورج واشنگتن امریکا است و در رشته تاریخ تدریس می‌کند. از وی علاوه بر این مقاله، کتاب روسیه و ایران، ۱۷۸۰ تا ۱۸۴۸ (Russia and Iran, 1780-1848) و نیز مقالات متعدد دیگری درباره روابط روسیه و ایران انتشار یافته است. (با توجه به طول بیش از حد مقاله، بخشی از آن با عنوان «مهمترین تحقیقات بعد از جنگ»، که خود بخش مستقلی است، حذف شد.)

\*\* Miliband, S.D. *Biobibliograficheskii slovar' sovetskikh vosto-kovedov*. Moscow, 1975.



■ مسعودی در مروج الذهب (ج ۲، ص ۳۷) می‌نویسد:

(۱)

یکی از دوستان من برای من نقل کرد که یکی از عوام در بغداد پیش یکی از حکام که بتعقیب اهل کلام پرداخته بود، از همسایه خودشکایت کرد که وی به زندقه متمایل است. وقتی حاکم از مذهب آن شخص پرسیده بود گفته بود که مرجئی و قدری و ناصبی و رافضی است و چون توضیح خواسته بود که منظورش چیست؟ گفته بود «او دشمن معاویه بن خطاب است که با علی بن عاص جنگ کرد». حاکم گفته بود «نمی‌دانم علم تو به مقالات اهل مذاهب بیشتر است یا اطلاع تو از انساب؟»

(۲)

یکی از دوستان ما که اهل علم بود میگفت: در انجمنی درباره ابو بکر و عمر و علی و معاویه سخن میگفتیم و سخنان اهل علم را یاد میکردیم و جمعی از عامه میآمدند و سخنان ما را میشنیدند. یکی از آنها که از دیگران خردمندتر بود و ریش بزرگتر داشت، روزی بمن گفت «چقدر درباره علی و معاویه و فلان و فلان حرف میزنید؟» گفتم «تو در این باب چه نظر داری؟» گفت «درباره کی؟» گفتم «در باره علی چه میگوئی؟» گفت «مگر او پدر فاطمه نیست؟» گفتم «فاطمه کی بود؟» گفت «زن پیامبر علیه السلام و دختر عایشه و خواهر معاویه» گفتم «حکایت علی چگونه بود؟» گفت «در جنگ حنین با پیغمبر صلی الله علیه و سلم کشته شد.»